

يادداشت



دمی با همسر نخستین شهید سازمان
کشاورزی استان که ساکن منطقه ۷ شده است

۳۷ سال فقط باید «رستمی»



سه شنبه‌ای که گذشت، سی و پنجمین سالگرد شهادت بابا محمد رستمی بود؛ سردار تنومند و مرد خوبی که هم‌زمانش هنوز نام او را با احترام می‌برند و از رشادت‌هایش، خاطره‌ها می‌گویند. چهارشنبه گذشته به اتفاق حجت الاسلام موسوی، رئیس بنیاد شهید منطقه ۳ مشهد، به منزل سردار رفتیم و به مقام شامخ شهید رستمی ادای احترام کردیم. او نخستین شهید سازمان کشاورزی استان است. اصالتاً قوچانی است و سه دختر و یک پسر، ثمره نه سال زندگی ناشویی اش بوده است. بابا محمد، تنها چند ماه پس از آغاز جنگ (۱۳۵۹) به مقام شهادت نائل می‌شود و ۳۵ سال است همسر و الا مقام او، برای بچه‌ها، هم‌پدری کرده است و هم‌مادری، با این وجود، هنوز بوی غربت از خانه محقر شهید به مشام می‌رسد. یک سال است که همسر شهید در یکی از خانه‌های سازمانی مرکز تحقیقات کشاورزی سکن‌گاز پیده است؛ خانه‌ای که به دلیل پاره‌ای بحث‌های فنی، چند ماهی است گاز ندارد و برای گرم کردنش، نفت لازم است. اگر چه با لطف رئیس سازمان جهاد کشاورزی و تارفع مشکل پیش آمده، یکی از مأمور سرراه‌های این مجموعه را در اختیار ایشان گذاشته‌اند تا همسر بزرگوار شهید، این زمستان، دغدغه تأمین نفت و بخاری نفتی نداشته باشد، اما باید برای این موضوع چاره‌ای اندیشیده شود. پسندیده نیست خانواده مردی که روزی روزگاری پیش، سینه‌اش را سپرد دفاع از این کشور کرده و با بزرگانی همچون تیمسار فلاحتی، فرمانده ارتش و مصطفی چمران، بزرگمرد جنگ‌های چریکی، مانوس و محشور بوده است، در سختی زندگی کنند. خانم رستمی می‌گفت هر سال در سالروز شهادت همسرش، با همکاری اهل محله در بولوار شهید رستمی برای بابا محمد، مراسم باشکوهی می‌گرفتند، اما امسال که حسن (تنه‌افروند زکورش) درگیر امتحانات دکتری اش بوده است و از محله رستمی به این منزل نقل مکان کرده‌اند، امکان برگزاری مراسم را نداشتند. گفت برای همین می‌خواهد به بهشت رضابود و از همسرش عذرخواهی کند که نمی‌تواند برایش مراسم بگیرند، امروز بعد که همکاران شهرداری با ایشان تماس می‌گیرند و خبر دیدار چهارشنبه گذشته را می‌دهند، مطمئن می‌شود که خود شهید نخواسته است اهل خانه، شرمندانش باشند و خودش این مهمانی را ترتیب داده است. از خانه که بیرون آمدم، با مهندس مزروعی، رئیس جهاد کشاورزی استان و مهندس فانی، رئیس شرکت گاز استان، تلفنی صحبت کردم. هر دو بزرگوار از مشکل باخبر بودند و قول پیگیری تا وصل انشعاب گاز، ظرف هفته‌ای را دادند. از دیدار این خانواده، انرژی خوبی گرفتم. امیدوارم وجود مادر تاسالیان سال بر سر این شهر، سایه‌انداز باشد.

نوشته شده در کانال تلگرامی امیر شهلا

اهالی بوستان شادی از حرف‌هایی که پشت سر محله‌شان می‌شنوند، گله دارند و می‌گویند: «بالای شهر هزار اتفاق می‌افتد ولی همه فکر می‌کنند معضلات و خرابکاری‌ها فقط مربوط به اینجا است.»

هر روزه جدول
روزنامه به دست وارد جمع می‌شود و روزنامه‌اش را دست مردی می‌دهد که گوشه باغچه نشسته است و سرش توی جدول است و می‌گوید: «صفحه جدول را از بین صفحات بردار و بعد روزنامه را بده به خودم.» در جواب تعجب‌مان توضیح می‌دهد: «خب، عاشق جدول است.» انگار کاسب همین محل است و هر وقت روزنامه می‌خرد، جدولش را به صوفی می‌دهد. بعد مرگ پسر سر بازش که سه سالی از آن می‌گذرد، دکتر معالجهش برای اینکه از دست فراموشی نجاتش بدهد، به او می‌گوید جدول حل کن و حالا او هر روز صبح، کارش این است که به بوستان بیاید و بنشیند پای حل جدول‌هایی که انتظار او را می‌کشند.

بازنشسته کوچه دیزی سنگی
«از کتابخانه اینجا هم استفاده می‌کنید؟» مرد می‌خندد و پاسخ می‌دهد: «من شش کلاس بیشتر نخواندم.» پدر نداشته است که بخواهد بی‌دغدغه سر کلاس بنشیند. از مدرسه باید کتاب‌هایش را زیر بغلش می‌زده تا خودش را به دکان آهنگری برساند. تا ساعت ۱۱ شب مشغول کار بوده است. می‌گوید: «ریاضی‌ام خوب بود. الان بچه‌هایم فوق لیسانس هستند ولی در مسائل اعداد و ارقام با آن‌ها سر و کله می‌زنم.»
می‌گوید: «خدا هر چه در جوانی می‌دهد، به مرور از آدم می‌گیرد. آهنگر بودم و در مفت‌آباد دکان داشتم. کامیون ۱۰ تن را با دست بلند می‌کردم اما الان دو تا فرش خریده‌ام و نتوانستم با یاورم خانه‌ام.»
حالا هم بعد از ۳۰ سال کار که آخرینش ماشین‌سازی کار خانجرات در کوچه دیزی سنگی بوده، بازنشسته شده است و روزها به بوستان شادی می‌آید و بارفقای حرف‌های خودمانی می‌زند.



می‌کند و می‌گوید: «انگار فضای سبز منطقه ما را یادشان رفته است. از آن گل‌هایی که در بوستان‌های خوب شهر می‌کارند، اینجا نمی‌کارند. کاش یک سبد از گل‌هایی که برای بولوار فرودگاه می‌کارند، بیاورند اینجا.» البته بعد از پیگیری‌هایش تعدادی «شب‌بو» در قسمتی از بوستان کاشته‌اند ولی هنوز راضی نیست و به سبزه‌های زرد و قسمت‌های خالی از چمن‌زمین روبه‌رو اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «باید گل‌های فصل را در بوستان بکارند. الان فصل نوعی بنفشه است که در اینجا از آن خبری نیست.»

بالای شهر یا پایین شهر؟
وقتی صحبت از اینکه چرا هر روز به بوستان می‌آید، می‌شود، مقصودی می‌خندد و با طنز می‌گوید: «خانه‌باشیم تا بازن و بچه دعوا کنیم؟» سرشوخی بینشان باز می‌شود و یکی از فلسفه بازنشستگی می‌گوید و دیگری از گیرهایی که خانم‌ها به مردهای بیکار در خانه می‌دهند و دیگری از لیست بلندبالای خریدهای خانه می‌نالد. در این میان مقصودی بحث را جدی می‌کند و می‌گوید: «یک گوشه روزنامه بنویس که به وضع اینجا رسیدگی کنند. اینجا هم بوستان است، بوستان ملت هم بوستان است.»
او از اینکه به جای دور میز مجبورند روی زمین بنشینند و بازی کنند، ناراحت است و می‌گوید: «زمین یکی است، فقط آدم‌هایش فرق می‌کنند. بعضی جاهای شهر مال طبقه مرفه است و اینجا مال مردم طبقه پایین، مسئولان شهری که در این قسمت‌ها زندگی نمی‌کنند.» اهالی بوستان شادی از حرف‌هایی که پشت سر محله‌شان می‌شنوند، گله دارند و می‌گویند: «بالای شهر هزار اتفاق می‌افتد ولی همه فکر می‌کنند معضلات و خرابکاری‌ها فقط مربوط به اینجا است.»



می‌گوید: «دارند انگشت معامله می‌کنند.» «انگشت ۴؟» ادامه می‌دهد: «بله. انگشت می‌آورند اینجا دستشان می‌کنند. می‌خرند و می‌فروشند.» اتفاقی که هیچ کدام از پیرمردها برایش عجیب نیست. انگار انگشت‌فروشی کار معمول این بازار سیار است.

آلاچیق برای پیرمردها
می‌گوید: «برای این پیرمردها باید جایی درست کنند. کاری ندارد. آلاچیق، سرپناهی بسازند که هم باد و باران نخورند، هم جایی داشته باشند.» حرفی که دیگران هم با آن موافقت و با گفتن «یک باران بیاید، ما دیگر جایی نداریم، برویم» تأییدش می‌کنند.

«این‌ها همه بازنشسته‌اند.» مرد دیگری میانه حرف را می‌گیرد: «بله. جز یکی دو تا بقیه بازنشسته‌اند ولی من از آن بازنشسته‌های قدیمی هستم.»

داغ حقوق بازنشستگی
سرابی سال ۴۷ بعد از ۱۰ سال کار برای کارخانه خاطره انگیز نخریسی به دلایل پزشکی بازنشسته می‌شود و حالا حقوق همان ۱۰ سال را می‌گیرد. می‌گوید: «۲۲۰ تومان می‌گیرم، خرج چهار نفر می‌کنم.»
صحبت از حقوق بازنشستگی که می‌شود، انگار داغ دل بقیه هم تازه می‌شود. مقصودی که بازنشسته شهرداری است، از حقوق می‌نالد و می‌گوید: «بعد از ۳۰ سال کار کردن یک میلیون و ۱۰۰ تومان می‌گیرم.» و سرایی ادامه می‌دهد: «چهار پسر و دو دختر دارم که دو پسر و دو دخترم را عروس و داماد کرده‌ام ولی برای بقیه مانده‌ام.»

اینجا گل فصلی ندارد
مقصودی که سال‌ها در قسمت عمران شهرداری فعالیت کرده است، از فضای سبز بوستان گله



معاون اجرایی منطقه ۷ خبر داد

مهار شاخه‌های درختان خطرناک

در مرحله بعدی با استفاده از ادوات مربوط شامل سیم‌بکسل‌های گالوانیزه، تسمه‌های برزنتی، مهارکش و کربی به مهار شاخه‌های درختان به صورت متمرکز با اتصال چندین شاخه به یک حلقه فلزی در مرکز تاج پوشش درختان یا اتصال شاخه‌های ضعیف، شکننده و دارای پوسیدگی به شاخه‌های سالم، قطور و مطلوب جانبی اقدام می‌شود.

سبز شهرداری مشهد با اولویت درختان نارون، در معابر اصلی و فرعی سطح شهر آغاز کرده است. وی توضیح داد: در این روش، ابتدا درختان بر اساس سن، قطر و زاویه اتصال شاخه‌ها به یکدیگر، میزان پوسیدگی و میزان خسارت و آسیب‌های احتمالی به آن‌ها در اثر وزش بادهای شدید و بارش برف سنگین، بررسی می‌شوند. حجازی افزود:

معاون اجرایی منطقه ۷ از اجرای طرح مهار و کابل‌بندی شاخه‌های درختان خطرناک در معابر اصلی و فرعی منطقه خبر داد. به گزارش شهرداری محله، امیرسیاوش حجازی با اعلام این خبر افزود: در این راستا از آذر سال جاری، طرح مهار و کابل‌بندی شاخه‌های درختان خطرناک را واحد جنگلداری شهری سازمان پارک‌ها و فضای